

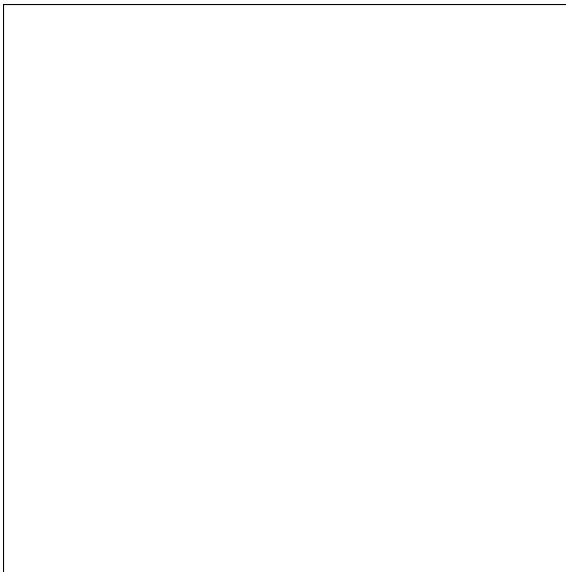


(utan bilder)

III nivå 4

persiska

- Marzieh Mohammadian Haghighi
- Wiehan de Jager
- Nina Orange



ડાયું અને ગુણજાળા

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed.sv>

.

Erlämnande 3.0 Internasjonal lisens.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons

Sverige.

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i

Översatt av: Marzieh Mohammadian Haghighi

Illustrerad av: Wiehan de Jager

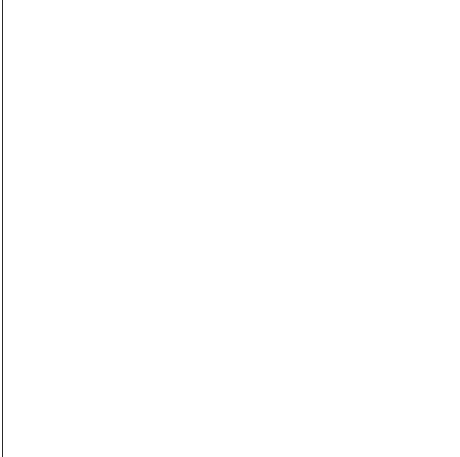
Skrivet av: Nina Orange

ડાયું અને ગુણજાળા

berattelser.se

Sagor för barn på svenska





یک روز صبح زود مادر بزرگ و وزی او را صدای زد و گفت، "و وزی لطفا
این تخم مرغ را بگیر و برای پدر و مادرت ببر. آنها می خواهند کیک
بزرگی برای عروسی خواهرت درست کنند."

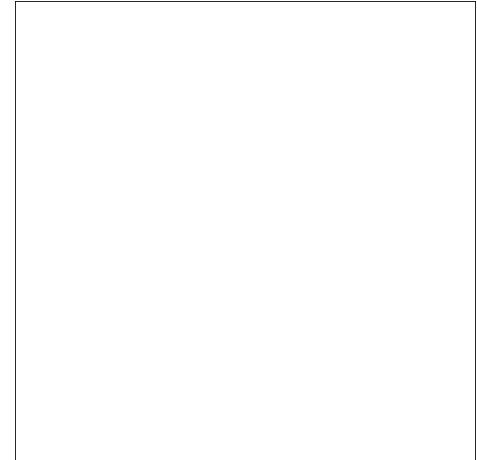
፩ በኋላ ከተማ ስርዓት ተደርጓል፡፡ ተስፋል ተስፋል ተስፋል
የሚከተሉ ተስፋል ተስፋል ተስፋል ተስፋል ተስፋል ተስፋል
በዚህ የሚከተሉ ተስፋል ተስፋል ተስፋል ተስፋል ተስፋል

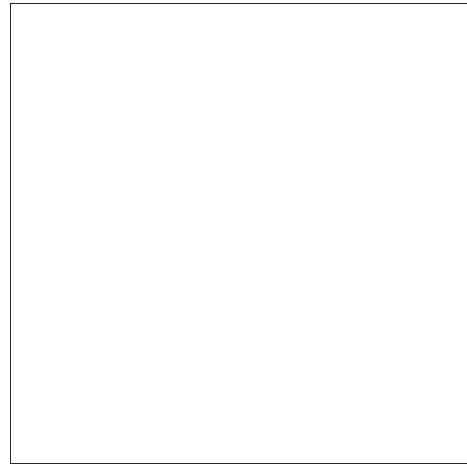
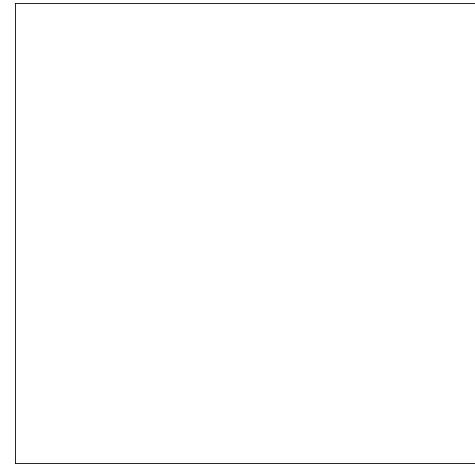


ووزی گریه کرد و گفت، "شما چکار کردید؟" "آن تخم مرغ برای کیک بود. آن کیک برای عروسی خواهرم بود. خواهرم چه خواهد گفت اگر کیک عروسی نباشد؟"

ووزی با گریه گفت، "چه کاری باید بکنم؟" "آن گاوی که فرار کرد یک هدیه بود، درازای کاهی که آن بنها به من دادند چون آنها عصای را که از باغبان ها گرفته بودم را شکستند. باغبان ها آن عصا را به من دادند چون آنها تخم مرغی را که برای کیک بود شکستند. کیک برای عروسی بود. حالا نه تخم مرغ، نه کیک، و نه هدیه ای وجود دارد."

ପିଲାକୁ ଦେଖିଲା ତାହା ଏହାରେ ନାହିଁ କିମ୍ବା କିମ୍ବା କିମ୍ବା
କିମ୍ବା କିମ୍ବା କିମ୍ବା କିମ୍ବା କିମ୍ବା କିମ୍ବା କିମ୍ବା କିମ୍ବା





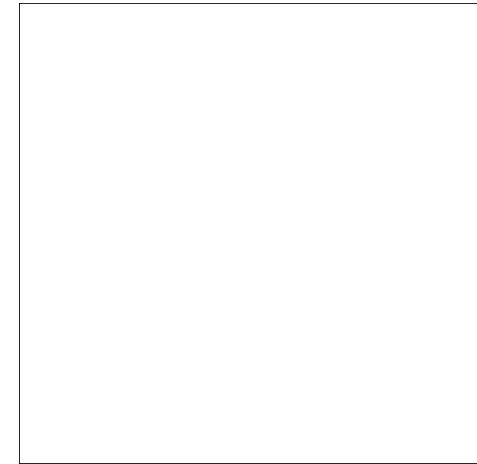
در طول مسیر او دو مرد را در حال ساختن خانه دید. یکی از آنها پرسید، "ما می‌توانیم از عصای محکم استفاده کنیم؟" ولی عصا به اندازه‌ی کافی برای ساختن بنا محکم نبود، و شکست.

آن گاو خیلی متاسف شد که شکمو بوده. کشاورز موافقت کرد که آن گاو می‌تواند به عنوان هدیه‌ای برای خواهرش با ووزی برود. پس ووزی به راهش ادامه داد.

ዕቃለሁ,,
ና ከዚህ በታች፣ ይታረም፤ እና ተስፋ ገኑ ፊርማ ፊርማ እና አገልግሎት
አገልግሎት የሚታረሙት የሚከተሉት የሚታረሙት የሚከተሉት የሚታረሙት
የሚታረሙት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት
የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት



የኋላ ፊርማ እና አገልግሎት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት
የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት የሚከተሉት



بنها به خاطر شکستن عصا متاسف شدند. یکی از آنها گفت، "ما نمی‌توانیم در پخت کیک کمک کنیم، ولی اینجا مقداری کاه برای خواهرت وجود دارد." و بنابراین وزی به سفرش ادامه داد.

در طول مسیر، وزی یک کشاورز و یک گاو را دید. گاو پرسید، "چه کاه‌های خوشمزه‌ای، می‌توانم اندکی از آن را بخورم؟" ولی کاه خیلی خوش طعم بود تا حدی که آن گاو همه‌ی کاه را خورد!